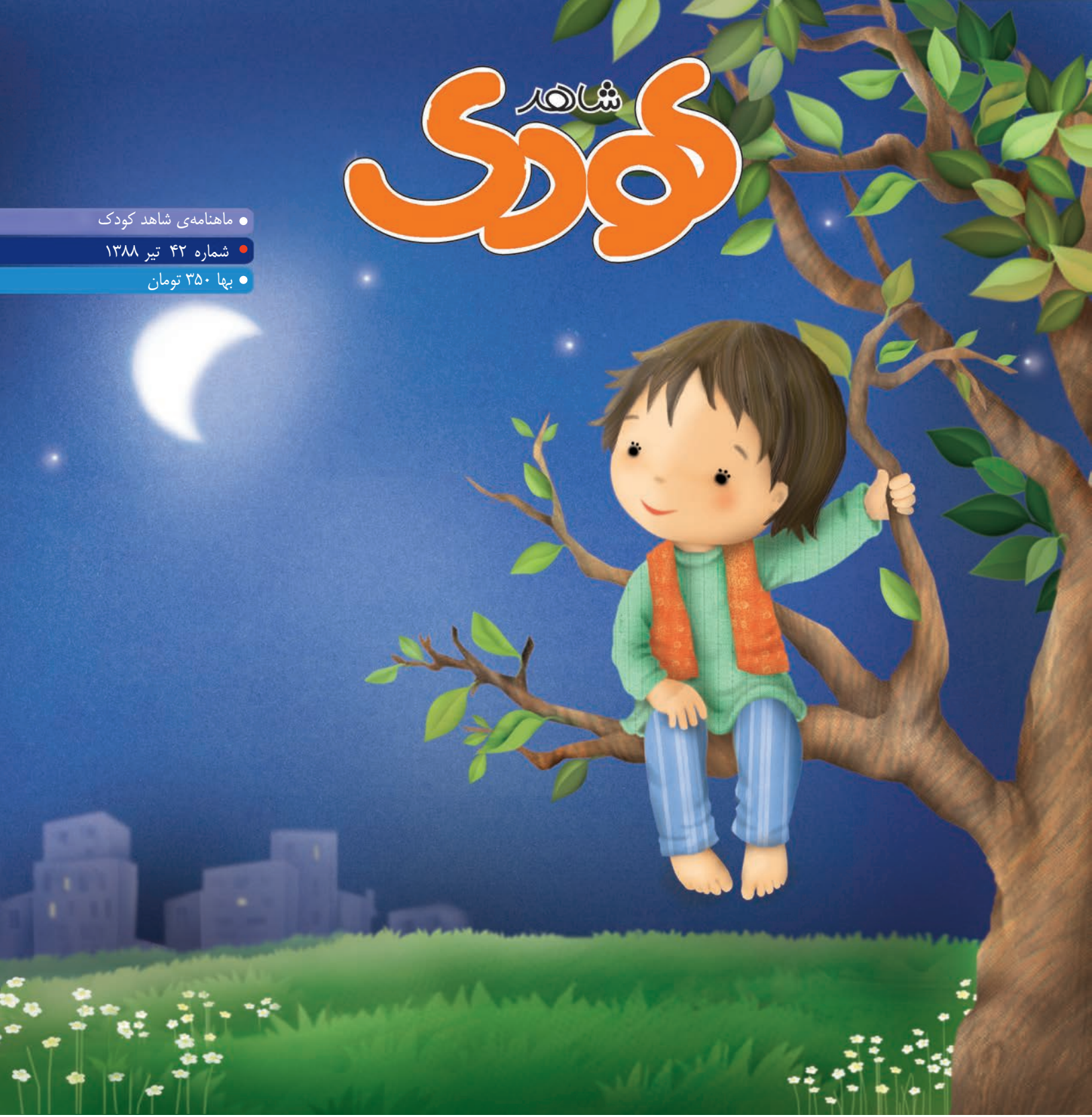
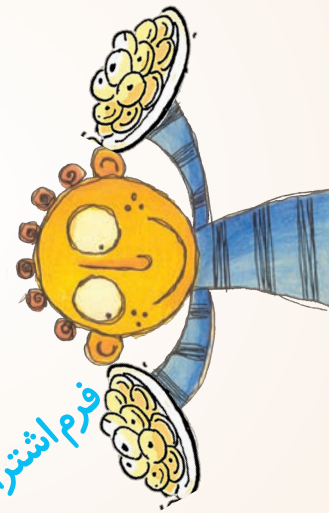
شاهد کودک

- ماهنامه‌ی شاهد کودک
- شماره ۴۲ تیر ۱۳۸۸
- بها ۳۵۰ تومان



جدول

دندان سوراخ! ۳
کارِ دست ۴
قسم ۶
دُلفین‌های متفاوت ۸
شوخی اُردک‌ها ۹
داستان های نوید و ندا ۱۰
بابای شهید ۱۲
لطیفه ۱۴
چی ۱۶
کاریدر مال چیه؟ ۱۷
خاطره‌ی کودکی ۱۸
داستان کودکی ۲۰
کیف دسته‌دار ۲۱
فرم اشتراک شاهدکودک ۲۲
آثار بچه‌ها ۲۴
معرفی کتاب ۲۶
۲۷





به نام خدا

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئوول: دکتر حسین دهقان
سردبیر: دکتر عباس خامه‌یار
جانشین سردبیر: محمد علی فقیه
* * *
دبیر تحریریه: دکتر سپیده خلیلی
مدیر داخلی: گلدیس حکمی
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی
مدیرهنری: علیرضا ذاکری
گرافیک و صفحه آرایی: مهسا بزرگِ امید
حروفچین: ویدا امیدی
ناظر فنی چاپ: محمدرضا قادری
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹
آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵
* * *
ناشر: انتشارات شاهد
تهران- خیابان ایت‌الله طالقانی
خیابان ملک‌الشعرای بهار شمالی
شماره۳ -تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷
* * *
چاپ: چاپخانه بلاغ
خیابان شریعتی- بالاتر از حسینیه ارشاد- کوچه بهشت آسا
توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد: ۸۸۸۲۹۵۲۳

تصویر روی جلد: شیوا ضیایی

* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است
* مطالب رسیده باز گردانده نمی‌شود
* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است

دندانِ سوراخ!

احمد خدادوست
تصویرگر: محمدرضا محمدی آذر

دندانِ من بود
یک ذَره سوراخ!
می‌کردم از درد
هم ناله، هم آخ!

گاهی شب از درد
خوابم نمی‌برد
مادر به حالم
هی غصه می‌خورد

پیشِ پزشکی
بابا مرا برد
ترس آمد انگار
درد مرا خورد!

دندان خود را
دادم نشانش
با مته افتاد
دکتر به جانش

وقتی که شد خوب
دندانِ من پر
با خنده کردم
از او تشکر



قسم

نویسنده و تصویرگر: بهاره زارع

کوشا مامانش را خیلی دوست دارد و همه‌ی بچّه‌های همسایه این را می‌دانند. بنابراین وقتی که کوشا به جان مامانش قسم خورد، بچّه‌ها حرفش را باور کردند. او به دروغ گفته بود که از روی یک سنگ ۱۸ متری توی آب پریده و بعد برای این که حرفش را باور کنند، به جان مامانش قسم خورده بود.

کوشا وقتی که به خانه رفت، دید که مامانش بیمار است. تب دارد و پهلویش هم تیر می‌کشد. کوشا او را در آغوش گرفت و گفت: «مامان. چی شده؟» مامان گفت: «عزیزم به من نزدیک نشو. فکر کنم سرما خورده‌ام.» کوشا از اتاق بیرون آمد و به حیاط رفت. گریه‌اش گرفت. او گریه را دوست نداشت ولی این بار نتوانست جلوی اشک‌هایش را بگیرد. او قسم دروغ خورده بود و فکر می‌کرد بیماری مامانش به همین دلیل است. زود به کوچه رفت و به دوستانش گفت: «بچّه‌ها، یک چیزی یادم آمد.» بچّه‌ها گفتند: «چه چیزی؟» کوشا گفت: «آن سنگ ۱۸ متر نبود. ۱۲ متر بود.» و بعد دوید و برگشت به خانه. شب شد و همه خوابیدند. صبح



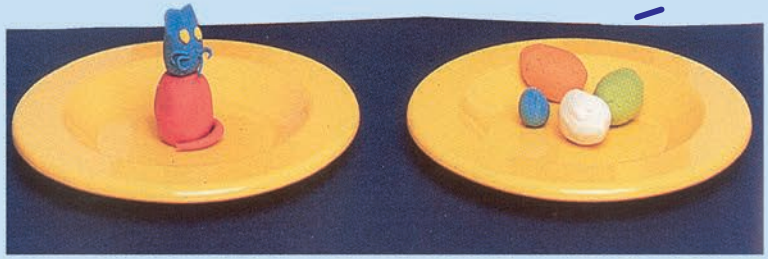
وقتی همه بیدار شدند مامان کمی حالش بهتر بود، اما هنوز خوبِ خوب نبود. کوشا تصمیم گرفت دوباره پیش بچّه‌ها برود.

کوشا: «سلام بچّه‌ها. من یک چیزی می‌خواهم بگویم. آنِ سنگ ۱۲ متر نبود. کم‌تر بود.» کمی فکر کرد و دوباره گفت: «راستش را بخواهید. اصلاً من از روی هیچ سنگی نپریده‌ام توی آب.» این را گفت و دوان دوان به خانه برگشت. به اتاق مامان رفت و کنارش خوابید. مامان دستی روی سر کوشا کشید و گفت: «نگران من نباش پسرم. حالم خیلی بهتر شده و تا فردا خوبِ خوب می‌شوم.» کوشا با خودش فکر کرد که اگر هیچ وقت دروغ نگوید دیگر لازم نیست که قسم هم بخورد. چون که حرف راست را بدون قسم خوردن، همه باور می‌کنند. مامان را بوسید و گفت: «خیلی دوستت دارم مامان.» قسم نخورد، چون راستش را گفت.





کارِ دست

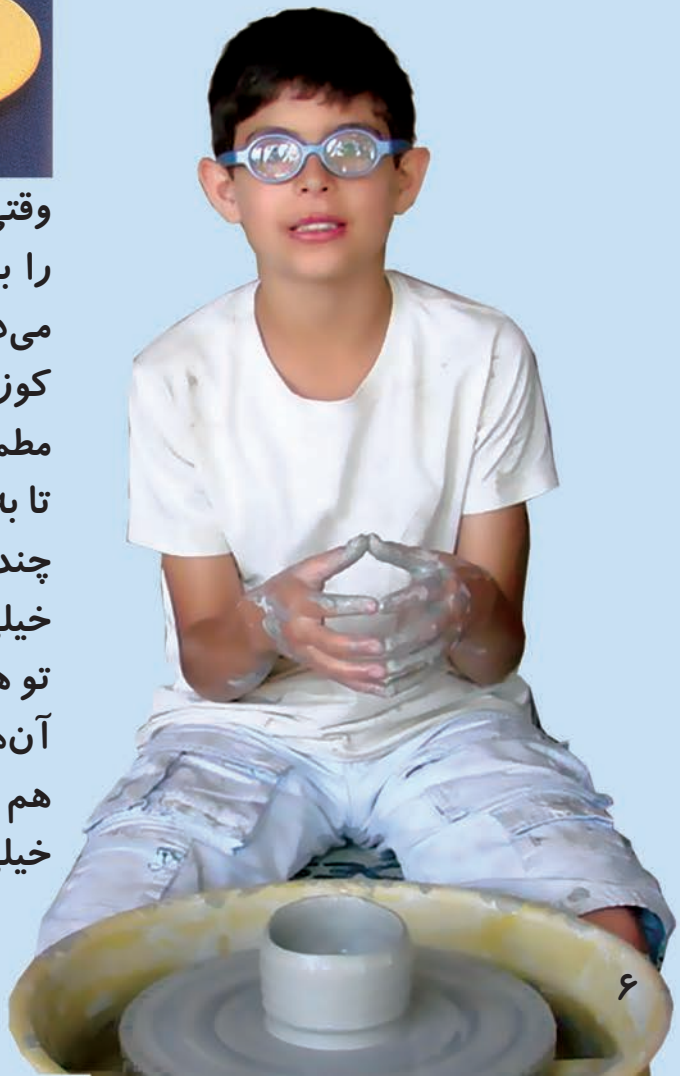


وقتی یک شیرینی پز می‌خواهد شیرینی درست کند مواد را با هم مخلوط می‌کند، سپس خمیر را با دست شکل می‌دهد تا آن قدر نرم شود که به راحتی قل بخورد.

کوزه‌گری را که در شکل می‌بینید قبل از شروع کار باید مطمئن شود که خاک خیلی خیس و یا خیلی خشک نباشد تا به راحتی شکل بگیرد.

چند شغل دیگر می‌شناسی که احتیاج به لمس کردن خیلی دقیق داشته باشد.

تو هم با گِل یا خمیر بازی چند حیوان درست کن و برای آن‌ها چشم و گوش و دم بگذار. این کار را با دستکش هم انجام بده. فکر می‌کنی چرا ساختن آن‌ها با دستکش خیلی سخت‌تر است؟

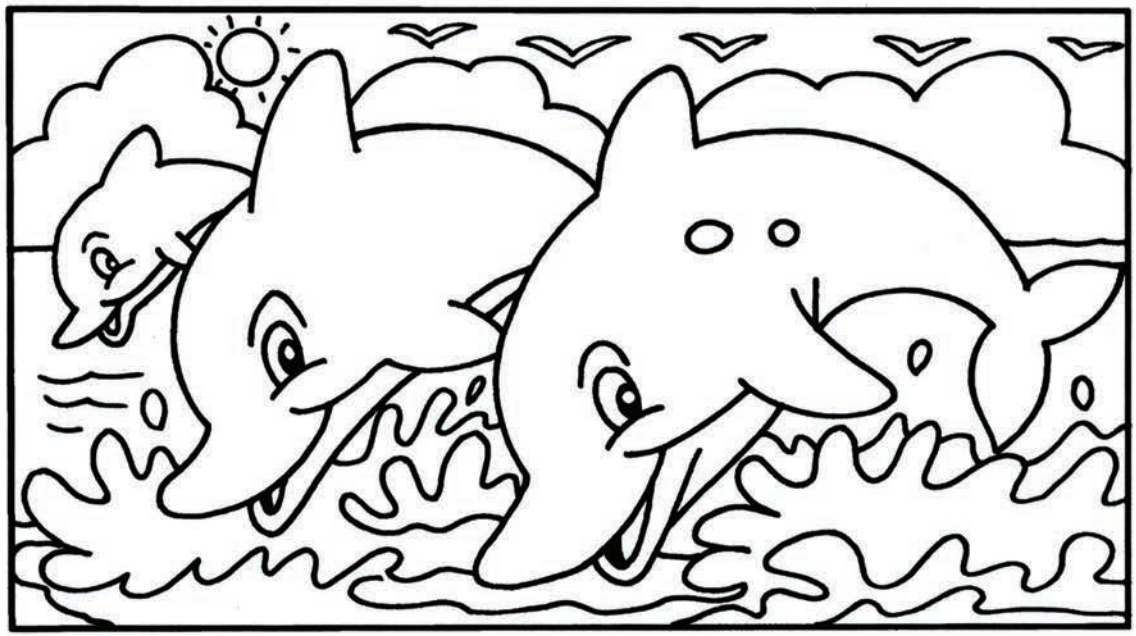




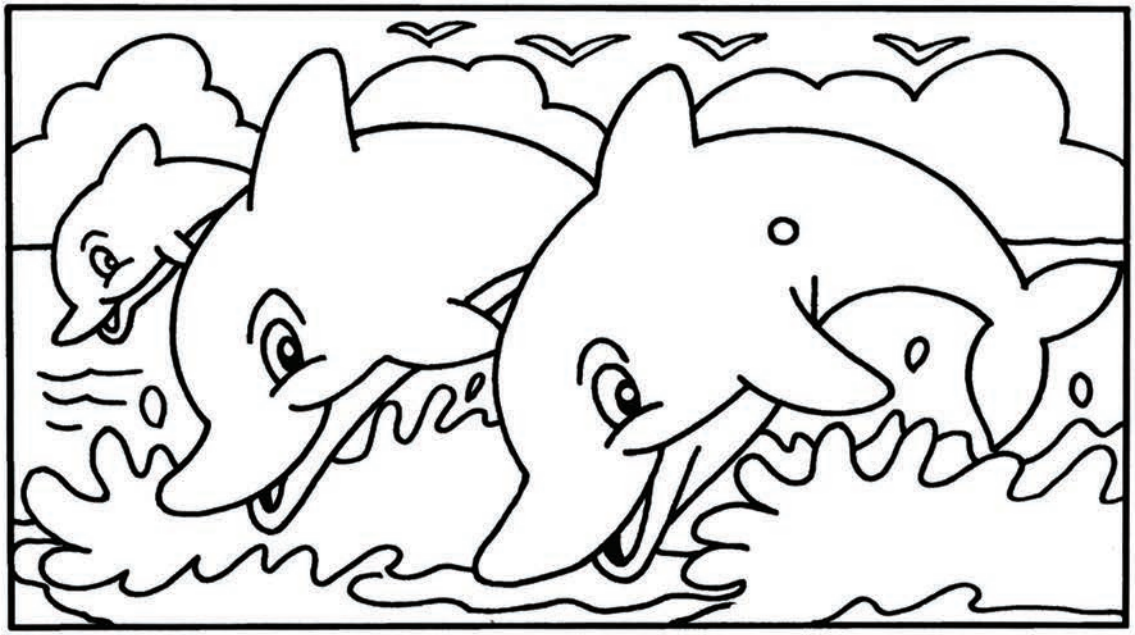


سرگرمی

دلفین‌های متفاوت



این تصویر را رنگ کن و پنج اختلافی را که بین آن‌هاست، پیدا کن.





سرگرمی

شوخی اُردک‌ها

چند تا اردک زرنگ می‌خواهند با تو شوخی کنند. اردک‌ها قایم شده‌اند تا تو آن‌ها را پیدا کنی. وقتی پیدایشان کردی، آن‌ها را رنگ کن و بشمار چند اردک در این تصویر دیده‌ای.





جدول

تذکّر: بعد از پاسخ به سؤال‌ها عمودی، خانه‌های رنگی را بخوانید تا به پیام جدول برسید.

۱ـ عضوی از بدن که با آن راه می‌رویم.
۲ـ مرد نیست.
۳ـ مایع قرمز رنگی که هنگام زخمی شدن بدن، از بدن خارج می‌شود.
۴ـ ماشین بارکش.
۵ـ در مدرسه یاد می‌گیرند.
۶ـ آن را آرد می‌کنند و با آن نان می‌پزند.
۷ـ آن را بو می‌دهیم تا پف‌فیل درست شود.
۸ ـ اوّلین روز هفته است.
۹ـ ماه اوّل تابستان است.
۱۰ـ زیباترین قسمت هر گیاه که دارای گلبرگ است.
۱۱ـ ساز چوپان است.

● از برنده‌های عزیز خواهش می‌کنیم برای دریافت جایزه‌ی خود با ما تماس بگیرند.

برندگان جدول شماره‌ی۳۸:
- متین چراغی- تهران
- مهسا دانش افروز-تهران
- محمد مدبر- جهرم



طراح جدول: ابراهیم زارعی
تصویرگر: حدیثه قربان

تولّد حضرت علی (ع)



تصویرگر: لاله ضیایی





بابای شهید

بابای من در خانه‌مان نیست
یک دفعه هم او را ندیدم
تنها فقط از مادر خود
درباره‌ی بابا شنیدم

بابای من جان خودش را
در جبهه‌ها از دست داده
مادر به من گفته شهید است
بابای خوب و صاف و ساده

مامان من هر شب برایم
می‌گوید از خوبی بابا
آن وقت من می‌خوابم آرام
شاید ببینم خواب او را



معصومه سادات وزیری ثانی
تصویر گر: نسیم بهاری



لطیفه

● تصویر گر: بهاره زارع

معلّم

جلال از سعید پرسید: «چرا معلّم شما این قدر به تخته سیاه می‌زند؟»
سعید می گوید: «برای این که ما دانش‌آموزان چشم نخوریم.»



سیب‌زمینی

معلّم از دانش‌آموز پرسید: «سیب‌زمینی از کجا پیدا شد؟»
دانش‌آموز جواب داد: «از زمانی که اولین سیب از درخت به زمین افتاد.»



چیستان

آن چیست که اگر به زمین بیفتد نمی‌شکند، در آب هم تر نمی‌شود؟



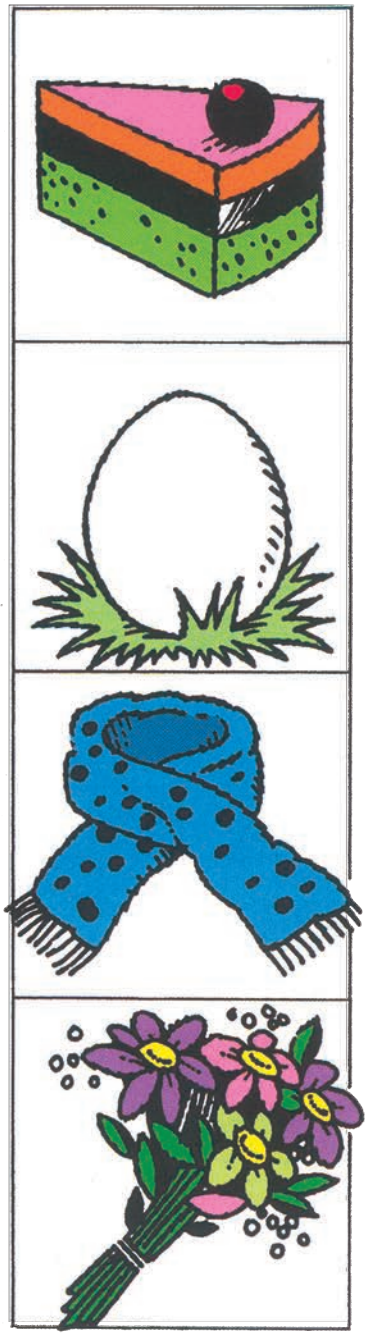


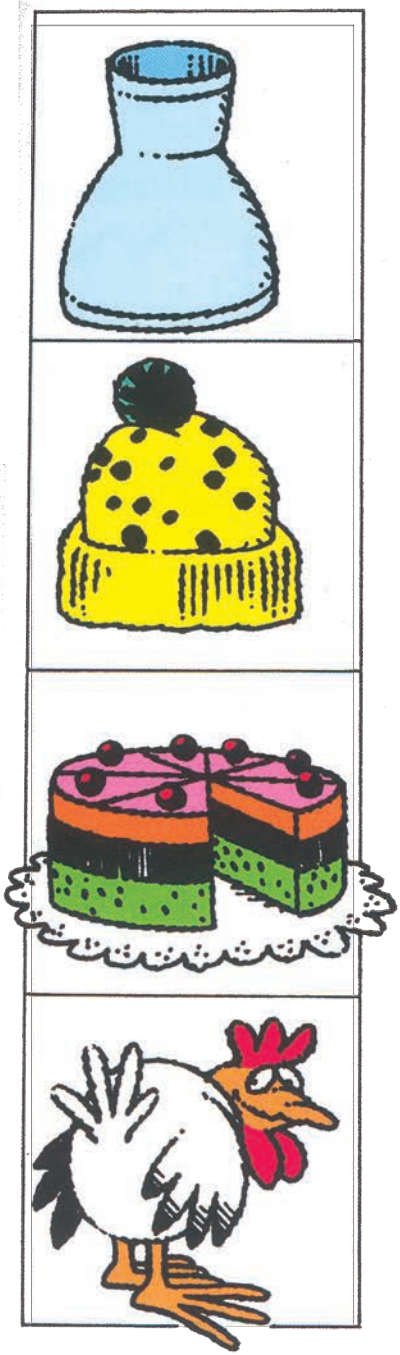
سرگرمی

چی

مال چیه؟

با کشیدن خط، هر شکل سمت راست را به شکل مربوط به خودش در سمت چپ وصل کن!





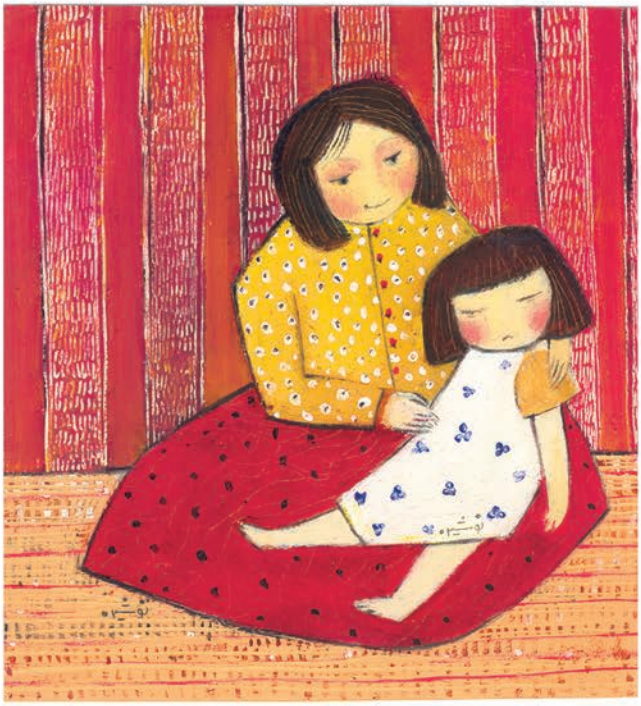


نویسنده و تصویرگر: نوشین حجازی

خاطره‌ی کودکی

نوشین حجازی‌پور، متولد سال ۱۳۵۵ است. او لیسانس نقّاشی و فوق‌لیسانس تصویرسازی است و از سال ۱۳۸۳ کار خود را برای کودکان شروع کرده است. این خاطره را او برای شما نوشته و تصویرسازی کرده است.

«یکی از خاطرات کودکی‌ام که هیچ وقت از یادم نمی‌رود مربوط به ۴ سالگی‌ام می‌شود که هر وقت یادم می‌افتد خنده‌ام می‌گیرد.
روزی از روزها، مامان نذری درست کرده بود و از من خواست که کاسه‌ی نذری همسایه‌ی طبقه‌ی پایین را من ببرم. آن وقت من خیلی کوچولو بودم و از تعارف‌هایی که بزرگ‌ترها به هم می‌کنند هیچ سر در نمی‌آوردم. مامان هم می‌دانست و قبل از این که نذری را برای همسایه ببرم به من گفت: «دخترم، وقتی خواستی کاسه را بدهی، باید بگویی بفرمایید و بعد خانم همسایه جواب می‌دهد: خیلی ممنون. در جواب او تو باید بگویی خواهش می‌کنم. من معنی هیچ یک از این حرف‌ها رو نمی‌فهمیدم. در حال پایین آمدن از پله‌ها چند بار با خودم تمرین کردم تا حرف‌های مامان از یادم نرود و هر کدام از تعارف‌ها را درست در جای خودش بگویم. به پایین پله‌ها رسیدم و در زدم. خانم همسایه در را باز کرد و من سلام کردم تا او را دیدم همه‌ی حرف‌هایی رو که مامان یادم داده بود را فراموش کردم. کاسه را بالا گرفتم و گفتم خواهش می‌کنم. خانم همسایه وقتی متوجه



گیج شدن من شد، با مهربانی خندید و گفت خیلی ممنون دخترم، دست شما درد نکند.» و بعد کاسه را از دستم گرفت. من از این که نتوانسته بودم به خوبی صحبت کنم و همه‌ی حرف‌ها را اشتباه زده بودم خیلی ناراحت بودم. دوان دوان بالا رفتم و داستان را برای مامان تعریف کردم. مامان بعد از شنیدن حرف‌های من خنده‌ایی کرد و گفت: «اشکالی ندارد عزیزم، کم‌کم یاد می‌گیری.»



کاربدر



این آقای مهربان از صبح کار می‌کند و زحمت می‌کشد. وقتی به خانه می‌رود، دست و صورتش را می‌شوید و تمیز می‌شود. برای بچّه‌هایش فرقی نمی‌کند که پدرشان سر کار کثیف می‌شود یا نه. بچّه‌ها می‌دانند که او به خاطر خانواده‌اش زحمت می‌کشد، برای همین به پدرشان افتخار می‌کنند.



داستان کودک

پیرمرد مهربان و گنجشک‌ها

یکی بود یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود. پیرمرد مهربانی بود که همیشه به پرنده‌ها غذا می‌داد. او هر روز تکّه‌های نان و کمی برنج برای گنجشک‌ها می‌ریخت تا آن‌ها گرسنه نمانند. گنجشک‌ها پیرمرد را دوست داشتند و روی دست و شانه‌ی او می‌نشستند. یک روز وقتی پیرمرد بالای درخت رفت تا کمی غذا به جوجه گنجشک‌ها بدهد، دسته کلیدش لای شاخه‌های درخت گم شد.

پیرمرد هر چه سعی کرد نتوانست دسته کلیدش را پیدا کند.

گنجشک‌ها لابه‌لای شاخه‌ها می‌پریدند تا این که یکی از آن‌ها متّوجه دسته کلید شد. با جیک‌جیک کردن، بقیّه‌ی دوستانش را خبر کرد. پرنده‌ها آن قدر به دسته کلید نوک زدند تا دسته کلید به پایین افتاد. پیرمرد فهمید که خوبی بی‌جواب نمی‌ماند.

نقاشی و داستان: سیّد حسین عظیمی‌نیا



کاردستی

کیف دسته‌دار



وسایلی که لازم داری:

- متر اندازه‌گیری
- مداد
- قیچی دندانه‌دار (زیکزاک)
- پارچه‌ی براق ۲۰ در ۹۰ سانتی‌متر
- سوزن خیاطی
- سوزن ته گرد
- نخ هم رنگ پارچه
- چسب همه کاره
- دو دسته

فایده‌ی کیف دسته‌دار این است که تو می‌توانی آن را مثل یک حلقه دور دستت بیندازی یا خرده‌ریزهایت را در کیف بریزی و آن را در جایی آویزان کنی. اگر از پارچه‌ی براق استفاده کنی، کیف قشنگ‌تر می‌شود.







راه درست کردن کیف:

۱ـ با قیچی دندانه‌دار دو مربع به طول ۱۶ سانتی‌متر ببر (از یک بزرگ‌تر کمک بگیر). دو روی پارچه را روی هم بگذار و مربع‌ها را با سوزن ته‌گرد به هم وصل کن. سوزن را نخ کن. سر نخ را گره بزن و یک بار از پایین به بالا و بار دیگر از بالا به پایین در یک ردیف آن را بیرون بکش. سه طرف مربع را بدوز. دو لبه‌ی ندوخته‌ی مربع را به سمت خودت تا بزن.

۲ـ لبه‌های تا زده را چسب بزن و کیف را برگردان تا روی پارچه به طرف بیرون قرار گیرد.

۳ـ ۲/۵ سانتی‌متر از یک لبه‌ی کیف تا بزن. یکی از دسته‌ها را زیر تا قرار بده و روی تا سوزن ته گرد بزن. بعد با نخ و سوزن لبه‌ی تا را مانند شکل بدوز تا دسته در جای خودش بماند. دسته‌ی دیگر را هم مانند دسته‌ی اول وصل کن.



راه دیگر:

کیف قرمز

وقتی کیف آماده شد می‌توانی شکل‌هایی که دوست داری را به آن وصل کنی.

کیف نارنجی

به جای دسته می‌توانی دو نوار یک اندازه از محل تا خوردگی رد کنی.



توجّه

وقتی لبه‌ی کیف را تا زدی، مواظب باش که چسب زیادی برای چسباندن آن استفاده نکنی، چون ممکن است از روی کیف جای چسب دیده می‌شود.

آثار بچه‌ها



▲ محدثه قاسمی-۷ساله از اصفهان



▲ پریدخت حیدرخانی-۸ساله از تهران



▲ بهار عباسی



▲ فاطمه زارع زاده

آرمین مرادیان



امیرحسین حکمتی



آیدا هداوند



اشکان مرادپور



رامتین یزدانی



سهیل محسنی





▲ امیرحسین حسین زاده-کلاس چهارم



▲ هلیا جنتیان



▲ زینب حق پرست-۴ساله از شیراز



▲ مهنا امیدی-۶ساله از بروجرد



▲ حمیدرضا قائم پناه



▲ شیوا اقلیمی-پیش دبستانی از چالوس

فرم اشتراک شاهدکودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگ‌ترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.
مبلغ اشتراک شش‌ماهه ۲۸۰۰ تومان و یک‌ساله ۴۶۰۰ تومان است.
مبلغ مورد نظر خود را به شماره حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه‌ی میدان هفتم تیر به نام انتشارات شاهد واریز نمایید.
فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجلّه‌ی شاهد کودک ارسال نمایید.
نشانی: تهران، خیابان آیت ا... طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک ۳
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵، انتشارات شاهد

نام: ..... نام خانوادگی: ..... تاریخ تولّد: .. / .. / ۱۳..
نشانی: .....
کد پستی: ..... تلفن: .....
مدت اشتراک: ۶ ماه یک سال

بچّه‌های مجلّه

- فاطمه مرادی
- فاطمه وثوقی
- علیرضا مرادی
- صالح مرادی
- نازنین محمدیان
- محمد صفدری
- آریا بد اسفندیاری
- باران فرح‌آور
- محمد انصاری
- مازیار عطایی
- میلاد عطایی
- پارسا شفیعی
- داوود انصاری
- علیرضا خلیلی
- علیرضا دره‌باغی
- علیرضا اثمری
- شهرزاد اثمری
- آتنا هوشمند
- پرستو شجاعی
- نسترن محسنی
- مبینا خانجانیان
- ارشیا اباذریان



معرفی کتاب

گل بادکنکی



شازده خانم کندو می‌دانست که یک روز ملکه می‌شود؛ ولی خوش‌حال نبود. می‌دید که هر روز، زنبورها دسته‌جمعی از کندو بیرون می‌روند، ولی او دلش می‌خواست که تنها برود. ملکه‌ی کوچولو از این که سراغ گل‌های تکراری برود، خسته شده بود.

او یک روز آن قدر فکر کرد و فکر کرد تا تصمیمی گرفت.

اگر می‌خواهید بدانید ملکه کوچولو چه تصمیمی گرفته بود باید کتاب گل بادکنکی را بخوانید. این کتاب خواندنی نوشته‌ی خانم سپیده خلیلی است و نقاشی‌های زیبای آن را خانم شیوا ضیایی کشیده‌اند و انتشارات شاهد آن را با قیمت ۶۰۰ تومان به چاپ رسانده است.



عکس: حمیدرضا همتی